

حزن و سرور

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



حزن و سرور

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

قلب انسان محلّ تجلّی رحمن است و لذا باید از هر آنجا که شایسته و لایق نیست زدوده شود تا لیاقت استقبال از تجلّی رحمانی را داشته باشد. بدیهی است جمیع بندگان الهی مشتاق دیدار محبوبند و طبق آنچه که در کتب گذشته وعده داده شده امکان دیدار در این ظهور فراهم شده است و باید به دیدۀ سرّ و چشم باطن این دیدار حاصل گردد. اما یکی از شرایط مهمّ آن قلبی آکنده از مسرت است.

جمال قدم می فرمایند، "افرح بسرور قلبک لتکون قابلاً للقائى و مرآةً لجمالى." (کلمات مکنونه) بنابراین، ذات الوهیت مایل است در قلبی تجلّی فرماید که مشحون از مسرت باشد و نمی پسندد که دل بند گانش قرین غم و اندوه باشد.

معمولاً سرچشمه غم و اندوه رویدادهای این جهان گذرا و دنیای فانی است. و الا امور روحانی همواره سبب تسریر خاطر بوده است. بدین لحاظ جمال قدم می فرمایند، "بی نیاز به آواز بلند می فرماید جهان خوشی آمده غمگین مباشید؛ راز نهان پدیدار شده اندوهگین مشوید. اگر به پیروزی این روز پی بری از جهان و آنچه در اوست بگذری و به کوی یزدان شتابی." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 250)



ORIGINAL

توصیه حق این است که همواره به عنایات لانهایه خداوند تفکر شود تا مانع از هجوم احزان گردد. فی الواقع چون به عظمت و وسعت الطاف الهی توجه شود، هر گونه یأس و نومیدی از دل آدمی زائل می گردد و مسرت جایگزین می شود. جمال مبین می فرماید، "حق منیع شاهد و گواه است اگر فی الجمله تفکر در عنایات الهیه نمایند هرگز محزون نشوند و خود را مهموم نمایند." (امر و خلق، ج 3، ص 132-133)

بنابراین، نباید از الطاف الهی نومید شد چه که با نومیدی است که دلسردی، افسردگی و حزن به آدمی غلبه نماید. عبارت "لا تیاَس من روح الله" در قرآن کریم، گویای همین واقعیت است که ابداً کسی نباید از رحمت خداوند نومید شود.

دو حالت سرور و حزن

خطابه ای از حضرت عبدالبهاء در دست است که دو حالت حزن و سرور را مقایسه می فرماید. در کلام مبارک این حقیقت بیان می شود که آنچه حزن است ناشی از مادّیات است و آنچه سرور است ناشی از روحانیات است. اگر مسرتی از مادّیات باشد موقت است، زیرا فانی و زائل است. جمال قدم در کلمات مکتونه می فرماید، "إن أصابتك نعمة لا تفرح بها وإن تمسك ذلة لا تحزن منها. لأنّ کلتیهما تزولان فی حین و تبیدان فی وقت." (کلمات مکتونه عربی، شماره 52)

هنگامی که منشأ این دو حالت و تأثیر آنها برای آدمی مشخص باشد، بدیهی است تلاش خواهد کرد راهی بیابد که از حزن اجتناب نماید و به سرور روی آورد. حضرت عبدالبهاء هدایت می فرماید:

"جمیع بشر همیشه مورد دو احساس هستند * یکی احساس سرور دیگری احساس حزن * وقت سرور روح انسان در پرواز است؛ جمیع قوای انسان قوت می گیرد و قوهء فکریه زیاد می شود قوهء ادراک شدید می گردد؛ قوت عقل در جمیع مراتب ترقی می نماید و احاطه به حقائق اشیاء می کند * اما وقتی که حزن بر انسان مستولی شود مخمود می شود جمیع قوئی ضعیف می گردد؛ ادراک کم می شود؛ تفکر نمی ماند؛ تدقیق در حقایق اشیا نمی تواند؛ خواص اشیا را کشف نمی کند مثل مرده می شود * این دو احساس شامل جمیع عموم بشر است." (خطابات مبارکه، ج 1، ص 197)

البته این حزن مربوط به جسم انسان است؛ یعنی نه قوای روحانیه سبب احزان و کدورات است نه روح انسان محزون می شود. زیان مالی، اعم از تجاری، زراعی، صناعی و غیره، جمیعاً مادّی است. بدین لحاظ است که مرکز میثاق می فرماید، "حزن انسان و نکبت انسان و نحوست انسان و ذلت انسان همه

از مادیات است. اما از احساسات روحانیه هیچ ضرری و زیانی و غصه و غمی از برای انسان حاصل نمی‌شود." (همان، ص 198)

رفع این کدورات و احزان فقط در اثر توجّه به روحانیات میسر است. چه که جبران ضرر و زیان، یا رفع فراق به وصال، یا تأمین خواسته‌های مادی، همه موقت است. هر وصالی مجدد به فراق منجر می‌شود و هر سلامتی دیگر بار به بیماری مبتلا می‌شود و هر نفعی ضرری به دنبال دارد. این از خصایص دنیای مادی است که هیچ چیز به قوت خود باقی نیست.

بدین لحاظ مرکز میثاق هدایت می‌فرمایند، "انسان وقتی در نهایت مشقت نهایت یأس می‌افتد چون به خاطر آید خدای مهربان دارد مسرور می‌شود * اگر به شدت فقر مادی افتد با احساسات روحانی آید خود را از کنز ملکوت غنی بیند... وقتی که بمصائب عالم ناسوت گرفتار شود به فکر لاهوت تسلی یابد * وقتی که در حبس عالم طبیعت دلتنگ شود بفکر پرواز به عالم روح می‌افتد مسرور می‌شود * وقتی که حیات جسمانی مختل باشد به فکر حیات ابدیه افتد ممنون می‌شود." (همان، ص 199)

اما، متأسفانه این وضعیت شمول عام ندارد. زیرا نفوسی که توجّهشان فقط به عالم مادیات است و در دریای این دنیای فانی غرق هستند، وقتی بلایا و محنت‌ها هجوم می‌آورد هیچ دلگرمی ندارند. کسی که معتقد باشد که زندگی انسان محدود به همین زندگی مادی این دنیا است، وقتی ناتوانی بر آنها چیره شود، یا به مصیبتی گرفتار شوند، چه امیدی خواهند داشت؟ کسی که معتقد به خداوند نباشد، "چگونه روح و ریحان یابد؟" شکی نیست که نومی‌دی بر او چیره شود و حزن بر دلش حاکم گردد.

حضرت عبدالبهاء از اوان طفولیت به سرگونی رفتند و با آن که به ایران عشق می‌ورزیدند دیگر هرگز ایران را ندیدند. می‌فرمایند، "من چهل سال در حبس بودم با آن که تحمل یک سال ممکن نبود * هر نفسی را به آن حبس می‌آوردند یک سال بیشتر زندگانی نمی‌کرد از غم و غصه هلاک می‌شد * لکن من الحمدلله در این چهل سال در نهایت سرور بودم * هر صبح بر می‌خاستم مثل این که یک بشارتی جدید به من می‌رسد * هر شب تاریک می‌شد نور سرور در قلب می‌افزود * احساسات روحانی تسلی خاطر و توجّه به خدا سبب روح و ریحان * اگر توجّه به خدا نبود احساسات روحانی نبود چهل سال در حبس چه می‌کردم." (خطابات مبارکه، ج 1، ص 200)

جمال قدم می‌فرمایند، "ای عباد، اگر در این ایام مشهود و عالم موجود، فی‌الجمله، امور بر خلاف رضا از جبروت قضا واقع شود دلتنگ مشوید که ایام خوش رحمانی آید و عالم‌های قدس روحانی جلوه نماید و شما را در جمیع این ایام و عوالم قسمتی مقدر و عیثی معین و رزقی مقرر است. البته به جمیع آنها رسیده

فائز گردید... از زحمت ایام معدوده دلتنگ مباشید و از خرابی تن ظاهر در سبیل محبوب محزون
مشوید. چه که بعد هر خرابی عمارتی منظور گشته و در هر زحمتی نعیم راحت مستور." (مجموعه الواح
طبع مصر، ص 329)

نهی از حزن

معمولاً احزان بشر ناشی از امور مادی و دنیوی است؛ مقصود از مادیات صرفاً مال و ثروت نیست،
بلکه وابستگی‌ها است؛ دلبستگی‌ها است؛ خواسته‌های نفسانی است؛ هر آنچه که آدمی را به حیات این
دنیا که به بیان حضرت بهاءالله در مدینه‌الصبّر "حیوة الباطلة" (ایام تسعه، ص 270) است، وابسته
سازد.

جمال قدم در لوحی خطاب به شخصی به نام محمدتقی می‌فرماید، "إِنَّ الدُّنْيَا مَكْرَةٌ مَغْرَبَةٌ. قَدَّمَ مَحْنَتَهَا
رَاحَتَهَا وَ سَبَقَ نَقْمَتَهَا نِعْمَتَهَا وَ زَادَ تَعَبَهَا طَرَبَهَا. اوست محبوب غافلین و مبعوض عارفین. راحت و وفا در
او چون کیمیا و بلای او خارج از حدّ احصاء. یرى فیها الإنسان ما لا یحبُّ أن یراهُ و یعاشرُ مع من
لا یریدُ لِقائَهُ. لو کان لها مقامٌ لترانی مستویاً علی عروشها و لو کان لها قدرٌ ما أعرض عنها موجدُها و
سلطانُها. دَعَا لِأهلِها. ایاکَ أن یحزنک حزنُها أو یسرکَ زحرفُها. عرُّها ذُلُّ و ثروتُها فقرٌ و بقائُها فناٌ...
لا تحزن بما وردَ علیک إذا نُعِزَّکَ و نُسَلِّیکَ و نوصیکَ بالصَّبْرِ و الإصطبار. إِنَّ رَبَّکَ هو الأمرُ المختار." (بشارة النور، ص 35-36 / مضمون: دنیا تیره و غبارآلود است. محنتش بر راحتش مقدم؛ نعمتش بر
نعمتش پیشی گرفته و تعب آن بیش از خوشی آن است... انسان در آنچه را که دوست ندارد ببیند
می‌بیند و با کسانی معاشرت می‌کند که دیدارشان را دوست ندارد. اگر برای آن مقامی بود مرا جالس
بر تخت‌های آن می‌دیدى و اگر قدر و قیمتی داشت خالق و سلطان‌ش از آن روی بر نمی‌گرداند. آن را به
اهلش واگذار. مبادا حزن دنیا تو را محزون سازد یا ثروتش تو را مسرور نماید. عزّت آن ذلّت و ثروتش
فقر و بقای آن فنا و نابودی است.)

یکی از موارد حزن ناشی از ضرر و زیان مالی در این عالم است، خواه در سبیل امرالله باشد یا ناشی از
وقایع دیگر. جمال قدم به یکی از این قبیل نفوس می‌فرماید، "ای مهدی، الیوم یوم استقامت کبری
است. بایست بر امر و تقدیر مقذور. در ترویج امرالله اهمال مکن و از احزان وارده بر تو مطلقیم. ولكن
فاصبر کما صبرنا و لاتکن من المضطربین..." بعد در ادامه پیامی را توسط او برای میرزا باقر نامی
می‌فرستند، "أَنَّ اثْبَتَ عَلَى الْأَمْرِ وَ لَا تَحْزَنَ عَمَّا أُخِذَ عَنكَ وَ سَوْفَ يُعْطِيكَ اللَّهُ ضِعْفَ مَا فَاتَ عَنكَ وَ

إِنَّهُ لَهِوَ الْمُقْتَدِرِ عَلَى مَا يَشَاءُ وَ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. أَيَّاكَ أَنْ لَاتُحْزَنَ فِي مِثْلِ تِلْكَ الْأُمُورِ لِأَنَّ كُلَّ عِبَادِ اللَّهِ يَأْخُذُ وَيُعْطِي؛ يُمِيتُ وَيُحْيِي وَ إِنَّهُ مَا يَفْعَلُ بِأَحَدٍ إِلَّا وَ هُوَ خَيْرٌ لَهُ عَنْ كِتَابِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ. أَنْ اصْبِرْ بِمَا وَرَدَ عَلَيْكَ ثُمَّ اسْتَقِمْ عَلَى الْأَمْرِ. لَاتُحْزَنَ أَقَلُّ مِنْ شَيْءٍ فَسَوْفَ يَهَبُ عَلَيْكَ مَا يَبْشُرُكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّهُ وَلى الْمُحْسِنِينَ." (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره 38، ص 107 / مضمون: بر امر ثابت بمان و از آنچه که از تو گرفته شده محزون مباش. به زودی خداوند چند برابر آنچه که از تو از دست رفته عنایت خواهد فرمود و او بر آنچه بخواد توانا است. مبدا در این قبیل امور محزون شوی. زیرا همه بندگان خدایند. می گیرد و می بخشد؛ می میراند و زندگی می دهد. آنچه که بر کسی روا می دارد برای او بهتر از گنجینه های آسمانها و زمین است. بر آنچه که بر تو وارد شده صبر کن؛ بر امر مستقیم باش. ابداً از چیزی محزون مگرد. به زودی آنچه که به تو بشارت داده شده به تو داده خواهد شد. خدا دوست نیکوکاران است.)

یکی دیگر از موارد حزن، واکنش مردمان است به آنچه که ما می گوئیم. چه کلام الهی را القا کنیم و چه طریق انداز بپویم و به بیان جمال قدم عمل کنیم که، "آنچه دارید بنمایید. اگر مقبول افتاد مقصود حاصل و الا تعرض باطل". واکنش مردمان ممکن است به صور گوناگون ظاهر شود. بی اعتنایی، تمسخر، دشنام، توهین و موارد دیگر که بسیاری از مردمان با آن مواجه شده اند. جمال قدم توصیه می فرمایند، "آن جناب در کلّ حین به بدایع ذکر ناس را متذکر فرمایند و به ردّ و قبول ناس محزون نباشند. قل انا اذکر لوجه الله و ما نرید جزاء و لا شکوراً." (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره 38، ص 105)

چگونه می توان مسرور بود

در آثار مبارکه راه های متعددی را برای مسرور بودن ذکر می کنند که همه عملی است. اما، ابتدا باید نفس را از آنچه که سبب آلودگی است پاک کرد تا بتوان به مسرت حقیقی دست یافت؛ مسرتی که اندوه به دنبال نداشته باشد. جمال قدم به خانمی به نام خورشید مرقوم داشته اند:

"به حزن دنیا محزون مباش و به سرورش مسرور که هر دو چون برق بگذرد و فانی گردد. دل از فانی بردار و به جبروت باقی وارد شو و حمد کن محبوب را که به حبش فائز شدی و حبش مطهر نفس است از علل و معاصی و مقضی حوائج." جالب است که در ادامه کلام علامتی برای حب قرار می دهند، "علامت حبش آن که محبانش در مناجح رضایش سالک شوند نه در سبیل نفس و هوی. لزال در ظلّ رحمتش ساکن باش و از دوشش منقطع." (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره 38، ص 124)

طریق دیگری که جمال مبارک برای مسرت دائمی مطرح می‌فرمایند توکل است. توکل به معنای وکیل گرفتن و سپردن امور به او است. معمولاً توکل با تفویض همراه است. بنابراین، باید خداوند را وکیل خود قرار داد. چه که همیشه با ما است و نص صریح خود حضرتش است که باید به او توکل نمود. اما، توکل به تنهایی ثمر نمی‌بخشد. نمی‌توان برای امتحان کردن خداوند به او توکل کرد. بلکه باید با تمام دل و جان چنین نمود. اگر چنین حالتی حاصل شود، البته مسرت حقیقی نیز بر وجود ما حاکم خواهد شد. جمال قدم می‌فرماید:

"یا علی، علیک سلام‌الله و عنایته. ذکر اول آن که باید در جمیع احوال با فرح و نشاط و انبساط باشی و ظهور این مقام محال بوده و هست مگر به ذیل توکل کامل توسل نمایی. این است شفای امم و فی‌الحقیقه دریاق اعظم است از برای انواع و اقسام هموم و غموم و کدورات؛ و توکل حاصل نشود مگر به ایقان. مقام ایقان را اثرها است و ثمرها." (امر و خلق، ج 3، ص 131)

می‌دانیم که ایقان یا اطمینان مقامی بالاتر از ایمان دارد. حضرت عبدالبهاء در توصیف آن می‌فرماید، "گویند که ما شاء الله، کان. یعنی هر چه خدا خواهد واقع خواهد شد. در آیه قرآن می‌فرماید، «یا ایّها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» اطمینان مافوق ایمان است. چنانچه در آیه مبارکه می‌فرماید، "أ و لم تؤمن. قال بلی، ولكن لیطمئن قلبی." استعداد لازم است. هرچه استعداد بیشتری یابی اطمینان بیشتر حاصل گردد. آئینه هرچه بیشتر صفا یابد انوار آفتاب بیشتر بتابد. اما اگر بر حالت واحده ماند و طلب از دیاد ضیاء کند، قد جفّ القلم و طویت الصّحف." (منتخباتی از مکاتیب، ج 3، ص 94-95 / جفّ القلم... : قلم ساکت شد و کاغذها برچیده گشت.)

جمال قدم می‌فرماید، "به عنایت مقصود عالمیان بشارت ده شاید به فرح ذکر الهی از احزان دنیا و کدورات آن فارغ گردند و به ذکر دوست یگما قلب را منور دارند." (امر و خلق، ج 3، ص 132)

همراه بودن حزن و سرور

یکی از موارد زیبایی که در آثار مبارکه مطرح شده مسرت حقیقی در کنار حزن ظاهری است. در واقع گویی این دو چون دو عاشق دست در آغوش یکدیگر کرده‌اند و به نوعی به زندگی مسالمت‌آمیز در کنار هم ادامه می‌دهند. در واقع ناملايمات روزگار آنقدر است که خواه ناخواه احزان چیره می‌شود و گریزی از آن نیست. اما، وقتی مسرت حقیقی در ژرفنای دل و جان وجود داشته باشد، این حزن را نیز می‌پذیرد و از آن رنج نمی‌شود.

جمال مبارک به شخصی که از بی‌اعتنایی مردمان به کلام او در هدایت آنها محزون بوده می‌فرمایند، "نوشته آن جناب که به کلیم مرقوم شده بود رسید و ملاحظه شد. ولکن نفعات حزنیه از کلماتش در هیوب. به شأنی که بر حزن جمال محزون افزود. اگرچه ایام حزن است ولکن در باطن آن سروری مستور که چشم ابداع شبه آن را ندیده." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 38، ص 104)

درباره دوران اقامتشان در جبال سلیمانیه می‌فرمایند، "... مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابان‌های فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر به سر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر. چه لیلی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت و با این بلایای نازله و رزایای متواتره فَوَالَّذی نفسی پیدِه کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود." (ایقان، طبع آلمان، ص 166 / طبع مصر، ص 194)

این همراهی را جمال مبارک در کلامی بس زیبا به لسان عربی چنین بیان می‌فرمایند، "إِنَّ السَّرورَ وَ الحزنَ اعتنقا بما وَرَدَ عَلَیْکُمْ فی سبیلِ اللّهِ. طوبی للعارفين. قد أَشْرَقَتْ شَمْسُ السَّرورِ بما تجلّی عَلَیْکُمْ مالکُ الظُّهورِ بأنوارِ الفضلِ وَ الجودِ وَ اما الحزنُ بما أَحترقَ بِهِ أَجْبادُ الأصفیا إِذ وَرَدَ عَلَیْکُمْ ما وَرَدَ مِنَ جنودِ الظَّالِمینَ. سَتَفَنی الدنیا وَ ما یروْنَهُ الظَّالِمونَ لأنفسِهِمْ وَ یبقی ما قَدَّرَ لَکُمْ فی لوجِ مبین." (آثار قلم اعلی، ج 1، طبع کانادا، ص 170 / خط جناب زین‌المقربین، ص 180 / مضمون: به علت آنچه در راه خدا بر شما وارد شد سرور و حزن دست در آغوش شدند. خورشید سرور به علت تجلی مالک ظهور به انوار فضل و جود بر شما اشراق کرد و چون به علت آنچه که از جنود ستمگران بر شما وارد شد جگرهای اصفیا سوخت، حزن دست داد. دنیا و آنچه که ستمگران از برای خود می‌بینند به زودی نابود خواهد شد و آنچه که در کتاب الهی برای شما مقدر شده باقی خواهد ماند.)

در لوح دیگری که زیارت آن را به منزله‌ی لقای جمال مبارک ذکر فرموده‌اند، می‌فرمایند، "أَنْ یا أَطیارَ الفردوسِ، أَنْ استمعوا نداءَ المحبوبِ فی تلكَ الأيامِ الّتی فیها زَلَّتِ الأقدامُ. فی اقبالِکُمْ استفرح الملائُ الأعلی وَ بهجرِکُمْ فی اللّقاءِ وَ ظمائمِکُمْ قُرْبُ البحرِ ارتفع نحبُ البکاءِ مِنْ سکانِ مدائنِ البقاءِ. حبّذا هذا السَّرورِ وَ الحزنِ کأنَّهُما اعتنقا فی یومِ اللّهِ المقتدرِ العزیزِ المختار." (آثار قلم اعلی، طبع کانادا، ص 390 / خط جناب زین‌المقربین، ص 355 / مضمون: ای پرندگان بهشتی، در این ایامی که قدم‌ها لغزیده، ندای محبوب را بشنوید. به اقبال شما اهل ملاء اعلی شادمان شدند و به محرومیت شما از لقای الهی و تشنگی شما در مجاورت بحر صدای گریه از اهل مدائن بقا بلند شد. خوشا این سرور و حزن که گویی در یوم خداوند توانا دست در آغوش شدند.)

این سؤال پیش می‌آید که چرا جمال قدم یا حضرت عبدالبهاء گاهی از اموری که در صعود احباء واقع می‌شود اظهار حزن و اندوه می‌فرمایند. جمال قدم توضیح می‌فرمایند:

"این که در مصیبات از قلم اعلی اظهار حزن می‌شود، مقصود از آن اظهار رحمت و شفقت است و الا هر نفسی به محبة الله فائز شد و صعود نمود او به فرح اکبر فائز. قسم به سدره منتهی که در کل احیان ناطق و شاهد است، اگر از فرج یک نفس مستقیمه مرفوعه اهل ارض آگاه شوند به شطرالله توجه نمایند تا چه رسد به مقام منتسبین و نفوسی که ذکرشان از قلم اعلی جاری شده و شهادت داده درباره ایشان به رضای خود از ایشان." (مناهی الاحکام، ج 1، ص 278 / بخش اول آن لوح در امر و خلق، ج 3، ص 133 درج است.)

زمان گریستن

گاهی اوقات لازم می‌آید که آدمی بگرید ولی گریستن‌ها با هم تفاوت دارد و هر کدام به جای خود است. به قول تولستوی، "اگر درد خود را احساس می‌کنی، زنده‌ای. اگر درد دیگران را احساس می‌کنی، انسانی." حضرت عبدالبهاء نیز می‌گریستند. اما نه برای خویشتن. بلکه برای دیگران. گاه از مصائب دیگران، گاه از غفلت دیگران. این نشانه رقت قلب آن مولای حنون است که دل بر دیگران می‌سوزاندند و ابداً در اندیشه خویش نبودند. اگر برادرشان و پسرعمویشان به ایشان خیانت کردند و کتاب عهدی را به هیچ گرفتند، نگران خود آنها و تفرقه در صفوف احباء بودند.

ابتدا به گریستن هیکل مبارک در غربت و عزلت حضرت بهاء الله در جبال سلیمانیه اشارتی گذرا بشود. دکتر ضیاء بغدادی نوشته است، "حضرت عبدالبهاء فرمودند صبحی مناجات بخواند. در بین آن که او مناجات معروف که اول آن می‌فرمایند، «قلباً طاهراً فاخلق فیّ یا الهی...» می‌خواند، آن حضرت از اطاق خارج شدند و چشمان مبارک اشک آلود گردید و حزن شدیدی به ما عارض شد و چون مناجات تمام شد مراجعت نموده فرمودند این مناجات را جمال مبارک در ایام هجرت سلیمانیه نازل فرموده و غالباً گریان بوده‌اند و در حقیقت درس انقطاع به ما آموختند. در مدت دو سال قبای کردی که آستین کوتاهی داشت در بر داشتند." (محمدعلی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء، ص 13)

در بدایع الآثار (ج 1، ص 327) آمده است، "وقتی حین مثنی و گردش در ذکر و یاد جمال مبارک ناطق و به عبارات حزن‌انگیز ذکر ایام سلیمانیه و وحدت و مظلومیت طلعت قدم می‌فرمودند. با آن که مکرراً این حکایت را فرموده بودند، ولی آن روز بغتةً حال مبارک منقلب شده‌های‌های بنای گریه

گزاردند به قسمی که صدای مبارک تا دور می‌رفت و جمیع خدام به گریه در آمدند و از استماع بلایای جمال قدم و رقت قلب سر اکرم کدورت و اندوه شدید روی نمود.

وقتی طلعت اہبی از جبال سلیمانیه مراجعت فرمودند، واکنش حضرت عبدالہاء موجب تأثر شدید حاضرین گردید. حضرت ورقہ مبارکہ علیا درد فراق و شوق وصال را به زیبایی تامّ به تصویر کشیده‌اند. ایشان می‌فرمایند، "برادرم بی‌اندازه علاقت به جمال مبارک بود و هرچقدر بزرگتر می‌شد علاقه و محبتش ازدیاد می‌یافت. پس از مهاجرت پدرم، او بی‌اندازه متأسّف و رنجور گشت. غالباً برادرم تنها به طرفی رفته و چون ابر بہاری در مفارقت پدرمان می‌گریست. به قدری مہموم و مہموم بود ہ هیچ کس را یارای او نبود تا او را تسلیت دہد." بعد با این عبارات به توصیف وصال آن دو وجود معزز و مکرم می‌پردازند: "در حین ورود، ملاقاتش با برادرم بسیار عجیب بود. چنانچہ این ملاقات از مؤثرترین و مہیج‌ترین حوادثی است کہ در عمر خود دیدہ‌ام. عباس خود را در مقابل جمال مبارک روی خاک انداختہ پاہای مبارک را در بغل گرفته می‌گریست و می‌بوسید و می‌گفت چرا ما را ترک کردید؛ چرا ما را تنها گذاشتید. پدر بہ حال او اشک می‌ریخت. بہ حدی این منظرہ تأثرآور بود کہ با کلمات و اصطلاحات معمولی شرح و بیان آن نتوان نمود... برادرم عاشقانہ قیام کرد و زحمات جمال مبارک را مرتفع نمود." (شاهراہ منتخب)

البتہ حضرت بہاءاللہ نیز بہ فردی کہ مایل بہ گریستن بود می‌فرمایند بر مظلومی کہ بر آن طلعت نورا از دست ستمگران وارد شدہ باید گریست. طلعت اہبی می‌فرمایند، "اگر بر مظلومیت مطلق شوی ہرآینہ خون گریہ کنی" بعد در ادامہ می‌فرمایند، "چون در مجمع انس مجتمع شوید از مظلومیت و احزانم یاد آورید." سپس بہ نفسی کہ از نبأ عظیم سؤال کردہ پیغام می‌دہند، "إِنَّا مَا نَسِينَاكَ. فَاطْمِنِ فِي نَفْسِكَ وَ كُنْ مِنَ الْفَرِحِينَ وَ إِن تُرِيدَ أَنْ تَحْزَنَ فِي شَيْءٍ فَاحْزَنْ عَلَيَّ مَا وَرَدَ عَلَيَّ نَفْسِي الْمَظْلُومِ الْحَزِينِ فَإِنَّ تَحَبُّبَ أَنْ تَبْكِي فَابْكِي مِنْ زَفَرَاتِ قَلْبِي فَإِنَّ هَذَا لِأَذْنُ جَمِيلٍ وَ إِن شِئْتَ أَنْ تَنُوحَ فِي الْأَرْضِ أَوْ تَصِيحَ لِأَمْرٍ فَكُنْ صَائِحًا فِيمَا مَسَّنِي مِنْ ظَلَمِ هَؤُلَاءِ الظَّالِمِينَ." (مجموعہ آثار قلم اعلیٰ، شماره 38، ص 104 / مضمون: تو را فراموش نکردیم. در باطن خویش اطمینان داشتہ باش و مسرور باش. اگر مایلی کہ در موردی محزون باشی بر آنچه کہ بر من مظلوم محزون وارد شدہ اندوہگین باش؛ اگر دوست داری گریہ کنی بر آہهای پرحسرت قلبم گریہ کن و این اجازہ زیبایی است کہ بہ تو می‌دہم. و اگر خواستی نوحہ کنی در روی زمین یا فریاد بر آوری برای امری، در آنچه کہ از ستم‌های این بیدادگران بر من وارد شدہ صبیحہ بزنی.)

البتّه در این مقام جمال قدم در لوح البهّاء از کنیزان ابهی گلایه کرده می‌فرمایند، "ای کنیز من، آیا رخت طلب را به ساحت گلستان طرب کشانی و یا به جهت سیر و سیاحت خود را به رضوان سرور و بهجت رسانی بعد از آن که جمال الهی از ایذا و اذیت جنود شیاطین نفسانی متغیّر و پرمرده گشته و نار طلعتش خاموش و افسرده شده؟ ای کنیز من، آیا سرور و شادمانی جویی و یا فرح و کامرانی طلبی بعد از آن که فرح و مسرتّ پروردگار به حزن و کدورت عظمی تبدیل گشته ...؟" (آثار قلم اعلیٰ، ج 7، ص 161)

مطلب دیگر از این دست، نگرانی حضرت عبدالبهّاء برای خواهر بزرگوار و عالی‌قدرشان، بهائیه خانم، بود. می‌دانیم که در میان خواهران و برادران حضرت عبدالبهّاء، تنها نفس مقدّسی که به ایشان وفادار و در نهایت درجه محویت و عبودیت نسبت به طلعت میثاق بود، حضرت ورقّه مبارکه علیا بودند. در لوحی خطاب به منیره خانم می‌فرمایند:

"باری، حضرت اُخت را به جان و دل و روح و قلب و فؤاد مشتاق و در لیل و نهار در حقیقتِ جان و وجدان مذکور. از فرقتش نتوانم ذکری کنم. زیرا آنچه نویسم البتّه از عبرات محو خواهد شد...". (بهائیه خانم، حضرت ورقّه علیا، ص 11)

و در لوح دیگری از قلم میثاق نازل، "یا شقیقتی الشّفیقه، در شب و روز به یاد تو مشغولم. آنی از خاطر نمی‌روی. فی‌الحقیقه به جهت خود ابداً متأسّف و متحسّر نیستم. ولی هر وقت ملاحظه صدمات شما را می‌نمایم بی‌اختیار اشک از چشمم می‌ریزد." (همان، ص 9)

و در لوح دیگری می‌فرمایند، "شب و روز به یاد تو هستم و چون به خاطرم گذری تأثر اشتداد یابد و تحسّر تزیاید جوید. غم مخور غمخوار تو منم؛ محزون مباش، مأیوس مباش، محصور مباش. این ایام بگذرد. انشاءالله در ظلّ جمال مبارک در ملکوت ابهی جمیع این غصّه‌ها را فراموش می‌کنیم و جمیع این طعن‌ها به تحسین جمال مبارکش تلافی می‌گردد. تا دنیا بوده حزن و اندوه و حسرت و حرقت نصیب بندگان الهی بوده. قدری فکر کن بین همیشه چنین بوده است. لهذا دل به الطاف جمال قدم خوش کن و خوش باش و مستبشر باش." (همان)

زمانی که فراق از همشیره گرامی حاصل شد، غم فراق را چنین بیان می‌فرمایند، "یا شقیقتی المحبوبة الورقة العلیا، شما دو روزه به عکا رفتید که مراجعت نمائید. غیبت حال مدّت مدیده شد. ما در حیفاً تنها ماندیم. بسیار مشکل می‌گذرد. از قرار معلوم قدری نقاهت عارض گشته. هوای حیفاً موافق تر بود. ما حیفاً را به جهت شما میا نمودیم. ولی حقیقه اسباب زحمت شما گشت. اما چه چاره. زحمت راه

حق را باید کشید. اگر شما نکشید، که این زحمت‌ها را تجلّ می‌تواند. باری، هر قسمی باشد امروز بیاید که دل من تنگ شده است." (همان، ص 13-14)

زمانی حضرت عبدالبهاء اراده فرمودند که حضرت ورقه علیا را برای کسب صحت به مصر بفرستند. تجلّ فراق فرمودند و این سفر انجام شد. بعد مرقوم فرمودند:

"مدتی بود که همشیره، یعنی از یوم صعود، از شدت احزان و تأثر و تحسّر علیل و ضعیف و به قسمی نحیف شده بود که نزدیک به تلاشی شده. اگرچه خود او نهایت آرزویش تجرّع جام وفات و صعود به عوالم تجلیّ ذات است. ولی این عبد از مشاهده این حال بسیار متأثر می‌شدم. بعد فکر کردم که الحمدلله مثل جناب حاجی [حاجی میرزا حسن خراسانی] غمخواری دارم. پس خوب است که او را در این مشقّات شریک خویش نمایم. لهذا به جهت تبدیل هوا مصمّم بر آن شدم که او را روانه مصر نمایم. باری، اگرچه اسباب زحمت و مشقّت است، ولی از فضل حقّ امید است که علّت روح و ریحان گردد." (همان، ص 15)

نوع دیگر گریستن طلعت میثاق به حال بی‌فکران و بی‌وفایانی چون میرزا مجدالدین بود. در خاطرات نه ساله عکا (ص 213) آمده است، "در زمانی که قدرت و غلبه ظاهر در دست آنها [ناقضین] بود و نفوذ آنها در خارج و داخل مسلم بود، مکرّر از لسان مبارک شنیدم که می‌فرمودند، «وقتی که مجدالدین را نصیحت می‌کردم و به لسان شفقت دلالت می‌نمودم اینطور نکند پشیمان می‌شوید. به قدری با حرارت صحبت کردم که اشک از چشمم جاری شد. یک مرتبه دیدم مجدالدین می‌خندد و در دل می‌گوید خوب مغلوبش کردم. یک مرتبه پرخاش کردم، ای بدبخت من به حال تو گریه می‌کردم؛ تو تصوّر کردی من زبون و ناتوان شده‌ام.»"

نوع دیگر توصیه به گریه در حین توبه و انابه است تا که شاید خداوند فرد را مشمول عفو و غفران خود قرار دهد. وقتی مخالفت‌های میرزا محمدعلی با کتاب عهدی و مرجعیت طلعت میثاق اوج گرفت هیکل مبارک در لوحی فرمودند، "گر جمال قدم تو را خطاب فرماید که مرکز میثاق مرا و فرع منشعب از اصل قدیم مرا و منصوص کتاب مبین مرا و مبین کتاب را چگونه عجل خواندی ... چه جواب خواهی داد؟ اعانت نمودی، اهانت چرا؟ مرهم نبودی زخم چرا؟ آیا کتاب اقدس سی سال پیش نازل نشد؟ آیا کلّ را دعوت به اطاعت فرع منشعب نمودم و جمیع را دلالت بر انقیاد نکردم و مبین کتاب مبین نگفتم و اکثر از احباب را بیدار نمودم و او را نزد کلّ مستثنا از مادون نکردم؟ ... دیگر چه کنم؟ چگونه امر را محکم نمایم؟ ... چگونه این نور مبین را انکار نمودی و این منصوص عظیم را چنین بهتان شدید روا

داشتی؟ چه اذیتی از او دیدی که چنین ذلتی برای او خواستی و چه مشقتی از او یافتی که چنین بغضاء عظیم آشکار کردی، آیا چه جواب خواهی گفت؟"

بعد در ادامه خطاب به میرزا محمدعلی می‌فرمایند، "باری، تا زود است پشیمانی پیش گیر و توبه و انابه کن و سر برهنه در کوه و صحرا فریاد لامساس بر آور و چون جیحون اشک و خون از چشم روان کن و با حنین و ندم همدم گرد، شاید نسیم غفران بوزد و کثافت عصیان زائل گردد و بحر رحمت به جوش آید و سحاب عفو بیارد و این اوساخ نقض زائل گردد. والا منتظر نعمت الهیه باش و مترصد روسیاهی دارین." (مکاتیب عبدالهاء، ج 1، ص 272 / عبارت فریاد لامساس اشاره به آیه 97 از سوره طه است که وقتی حضرت موسی از کوه طور بازگشت و بنی اسرائیل را در حال پرستش گوساله زین یافت، سامری را مجازات کرد و به او فرمود که "برود و بداند که جزای او این است که در زندگی بگویی به من نزدیک مشوید." فریاد لامساس، یعنی کسی به من نزدیک نشود و با من معاشرت ننماید. در واقع شاید نخستین حالت طرد روحانی در طول تاریخ بشر است.)

در مناجاتی که ابتدای لوح مبارک خطاب به شیخ محمدتقی نجفی عزّ نزول یافته به او می‌فرمایند که به درگاه خداوند توجه کرده بگوید، "هل قَدَّرتَ لی یا الهی بعد هذا الحزن من سرور و بعد هذا القبض من بسط و بعد هذا العسر من یسر." (لوح شیخ، ص 6 / مضمون: ای خدای من آیا بعد از این حزن سروری و بعد از این تنگی گشایشی و بعد از این عسرت راحتی و آسایشی برایم مقدر فرموده‌ای.) و به این ترتیب حتی برای او که بزرگ‌ترین معاصی را در حق احبّای الهی مرتکب شد، راهی باز می‌گذارند تا اگر نادم شود به عفو الهی نائل گردد و سرور را بعد از حزن و گشایش را بعد از تنگی تجربه نماید.

احزان ناشی از مفارقت عنصری

یکی از موارد معمول که حزن بر انسان حاکم شده رقت قلب را باعث می‌شود، در گذشت عزیزان و صعود نزدیکان و مفارقت عنصری موقت است. شکی نیست که این عواطف بشری است که سبب این رقت قلب می‌شود و هیچ ایرادی بر آن نیست. هرچند که انسان باید راضی به قضای الهی باشد، اما پیوندی که خداوند برای استقرار نظم و اتحاد در بین قلوب ایجاد فرموده، سبب می‌شود گسستگی آن دلها را رنجور سازد. زمانی که حضرت غصن اطهر در اثر سقوط از بلندی عمارت به شهادت رسیدند حضرت بهاءالله "با صدای بلند می‌گریستند و می‌فرمودند، مهدی، ای مهدی!" (بهاءالله شمس حقیقت، ص 399)

وقتی حسین، فرزند حضرت عبدالبهاء، در دوران طفولیت صعود فرمود، تأثیری عظیم بر قلب حضرت عبدالبهاء گذاشت. اما با تعبیری زیبا سبب آرامش قلب خود و اطرافیان شدند. حکایت از این قرار است: "وقتی حسین افندی صعود کرد چهار ساله بود. چقدر همه غمگین شدند. افسوس آن همه ملاحظت. حالا آیا چه می‌شود به حضرت عبدالبهاء گفت؟ ایشان که همیشه خودشان دیگران را در غم‌ها تسلی می‌دادند. یکی از احبّاء به حضور مبارک رفته بود و بعد از کمی سکوت گفت، سرکار آقا، محزون مباشید، خداوند کریم است. حضرت عبدالبهاء فرمودند، کریم کسی است که آنچه را بخشیده پس نگیرد. پس چرا خدا حسین افندیم را پس گرفت؟ باز مدتی همه جا ساکت بود. بعد حضرت عبدالبهاء تبسم فرمودند: «بله خداوند کریم است اما نه این است که شما فهمیدید. خدا حسین افندیم را از من پس نگرفته. چون در این دنیا هیکل حسین افندیم خیلی لطیف و ظریف بود لانه مطابق او نبود، او را پرواز داد و به آشیانه خود برد. باغبان الهی فقط جای گل را عوض کرد. حالا گل‌های دیگر سرشان را به حسرت تکان می‌دهند که این گل خیلی زیبا بود، باغبان برای چه آن را کند؟ اما نمی‌دانند که او را به باغ زیباتر و مناسب‌تری برده است و نمی‌بینند که در آنجا چطور شاد و زیبا قد می‌کشد و می‌شکفتد. خداوند بسیار کریم است.» (حبیب‌الله حسامی، آل‌الله، ذیل "فرزندان حضرت عبدالبهاء")

به راستی هم گل‌های دیگر این را نمی‌دانستند. عائله مبارکه و سایر احبّاء، غمگین و غصه‌دار بودند. اما حضرت بهاء‌الله در آن موقع در لوحی می‌فرمایند که اگر آنها از حقیقت و علت این امر آگاه شوند تمام غصه‌هایشان به شادی تبدیل می‌شود. بعد شاید تبسم‌کنان آن روزها و آن پاسخ زیبای حسین افندی را که می‌گفت، "میروم تباشا" را به یاد آورده بودند. حالا دیگر او به راستی به "تباشا" رفته بود. حضرت بهاء‌الله در آن لوح می‌فرمایند، "در این حین، تباشای خود را مشغول به تماشای فردوس اعلی مشاهده می‌نمایم." (همان مأخذ)

حضرت ولی امرالله نیز برای حضرت ورقه علیا گریستند. آن مولای خون بعد از صعود حضرت ورقه مبارکه علیا می‌فرمایند، "یا شرکایی فی احزانی و سلوئی فی کُرتی و حرمانی ... چه جراحاتی در اعماق قلب مهموم این واقعه مومله احداث نموده؛ روح از فرقتش در هیجان است و کبد از فوران نار شوق و محبتش سوزان. روی دلارایش را هر صبح و شامی چون به خاطر آرم و تبسمات جان‌افزایش را از نظر گذرانم و تلطفات و تعطفات بی حدّ و حسابش را یاد نمایم و مظلومیت حیرت‌انگیزش را در پیش بصر مجسم سازم نیران حسرت شعله زند و اشک از دو دیده منهر گردد و زفرات قلب متصاعد شود و

زمام اختیار از کف رباید و در اجر غم و الم بی منتهی غوطه‌ور سازد." (توقعات مبارکه 1927-1939، ص 212)

یکی از موارد مفارقت یا محرومیت عنصری جدا کردن همسر انسان از او است. این مورد در طول تاریخ امر مبارک بسیار اتفاق افتاده است. یکی از آن موارد داستان جناب استاد اسمعیل معمار است که نامش در لوح مبارک خطاب به ابن ذئب (ص 27) نیز با عنوان "در این سخن شخص معززی چندی از سنگ تراشی کسب معاش می نمود" ذکر شده است. حضرت عبدالبهاء درباره ایشان می فرمایند، "حرمی تازه داشت و تعلقی بی اندازه. مادرزن به عراق آمد و به دسائس و حیل‌های چند دختر خویش را به عنوان موقت به اجازه استاد به طهران برد. به ورود کرمانشاه نزد مجتهد رفت که داماد من از دین برگشته لهذا دختر من بر او حرام است. باری مجتهد طلاق داده و از برای دیگری نکاح نمود. این خبر چون به بغداد رسید این شخص مؤمن صادق بخندید و گفت الحمدلله که در سبیل الهی از برای من هیچ چیز باقی نماند. حتی حرم رفت و به این جانفشانی و پاک‌بازی موفق شدم." (تذکره الوفا، ص 53)

مقصود از ذکر این مقدمه آن بود که حضرت عبدالبهاء نیز نامزدی داشتند که قرار بود جناب زین‌العابدین، عموی جمال مبارک، او را از ایران به ادرنه ببرد که با حضرت عبدالبهاء ازدواج کند. اما، عمه بزرگ، معروف به عزیزه خانم که طرفدار ازل بود، مانع شد و او را به عقد علی خان پسر میرزا آقاخان نوری صدراعظم در آورد. حضرت عبدالبهاء در جواب فردی که از چنین جفایی که بر سرش آمده و عیالش را از او گرفته بودند در عریضه‌ای به حضرت عبدالبهاء نالیده بود، به واقعه مربوط به خودشان اشارتی لطیف دارند. می فرمایند:

"ای حیب دل و جان، شکر کن خدا را که مورد امتحان شدی و در افتتان شدید افتادی. الحمدلله ملال نیافتی، کلال نیوردی و از زوجه حلال گذشتی، سلسبیل شماتت اعدا در سبیل کبریا چون سبیل شود، عاشقان تشنه گردند و مشتاقان از حرارت عطش بگدازند؛ بکوشند و بجوشند و بخروشند تا بنوشند. حال، الحمدلله تو جامی از این عذب فرات نوشیدی و از این شهد بقا چشیدی و در طوفان شماتت و ملامت اعدا ثابت قدم ماندی. غصه مخور رفیق منی. مرا هم از این جام نصیبی و از این شهد بهره‌ئی بود. الی‌الآن هر وقت به خاطر آید سبب شادمانیست و علت سرور و کامرانی. زیرا در سبیل الهی. یکی از بنات اعمام از صغر سن به اراده مبارک نامزد این عبد شد. چون به بغداد آمدم عم بزرگوار به ساحت اقدس شتافت و گریه‌گان رجای تحکیم و توثیق این ارتباط نمود. ولی این عبد قبول نمی نمود. عاقبت به امر قطعی جمال مبارک قبول نمودم. معذک همواره آرزوی تجرد داشتم تا به ادرنه آمدم. در ادرنه بودیم که عمه خانم بزرگ چون ارتباط به یحیی داشت، محض سرور خاطر آن کوشید

تا آن بیچاره را به پسر صدراعظم، علی خان، داد. از قرار مذکور گریه کنان هراسان و لرزان رفت و ایام معدود نگذشته که به مرض سل مبتلا گردید، مسلولاً وفات نمود. رحمة الله علیها." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 5، ص 76-77)

نهی از حزن به علت واکنش دیگران

یکی از موارد که سبب احزان می شود واکنش های دیگران است که قبلاً بدان اشارتی شده. برای مثال شخصی به دیگری احترام می گذارد، در مقابل بی احترامی می بیند؛ خضوع و خشوع می کند، تکبر مشاهده می کند. حکایت کنند که دو نفر به سوی منزل یکی از آن دو می رفتند. نزدیک منزل او که رسیدند، دم در خانه ای مردی با سگرمه های درهم ایستاده بود. رفیقی که منزلش در همسایگی او بود به وی سلام کرد. مرد عبوس جواب نداد. رفیق او گفت، "جوابت را نداد." گفت، "هیچ وقت جواب نمی دهد." گفت، "پس چرا باز هم سلام می کنی و فروتنی پیشه کرده ای؟" گفت، "من هرگز اجازه نمی دهم او روش و رفتار مرا تغییر دهد."

همین حالت را شما در بیان حضرت بهاء الله مشاهده می کنید که می فرمایند، "انسان بصیر در هیچ امری از امور نقصی بر او وارد نه. آنچه واقع شود دلیل است بر عظمت شأن او و پاکی فطرت او. مثلاً اگر نفسی لله خاضع شود از برای دوستان الهی، این خضوع فی الحقیقه به حق راجع است. چه که ناظر به ایمان اوست بالله. در این صورت اگر نفس مقابل به مثل او حرکت نماید و یا استکبار از او ظاهر شود، شخص بصیر به علو عمل خود و جزای آن رسیده و می رسد و ضرر عمل نفس مقابل به خود او راجع است. و همچنین اگر نفسی بر نفسی استکبار نماید، آن استکبار به حق راجع است. نعوذ بالله من ذلک یا أولى الأبصار." (اقتدارات، ص 216)

بر این اساس جمال قدم به مخاطب لوح مبارک می فرمایند، "الیوم باید آن جناب در کلّ حین به بدایع ذکر ناس را متذکر فرمایند و به ردّ و قبول ناس محزون نباشند. قل انا اذکر لوجه الله و ما نرید جزاء و لا شکورا." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 38، ص 105)

نهی از حزن به علت عدم اجابت دعا

معمول است که ما وقتی دست به دعا بر می داریم و از اعماق قلب دعا متضرعانه از خداوند تقاضایی داریم، امیدواریم که حضرتش به صرف فضل و کرم خویش آن را اجابت فرماید به نحوی که ما اجابت را به دیده ظاهر مشاهده کنیم. از آنجا که خداوند به طریق خود عمل می کند نه آنچنان که ما

می‌خواهیم، لذا احزان احاطه می‌کند و گاه زبان به گلایه می‌گشاییم که خودش فرموده، "وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ" (سوره غافل، آیه 60 / مضمون: و خدای شما فرمود که مرا با (خلوص دل) بخوانید تا دعای شما مستجاب کنم. آنان که از (دعا و) عبادت من اعراض و سرکشی کنند زود با ذلت و خواری در دوزخ شوند.)

اما، این حالت منع شده است. جمال مبین می‌فرماید، "ای نبیل، بعضی عباد از حق سم قاتل طلب نموده و می‌نمایند و به گمان خود شهد فائق خواسته‌اند. آیا رضیع اگر سم طلب نماید اعطای آن از بالغ جائز؟ لا و نفسی ولو یصیح و یبکی. چنانچه شنیده‌اید و مشاهده نموده‌اند که بعضی در عراق تلقاء وجه حاضر و از حق جلّ شأنه خواستند آنچه را خواستند و بعد از اعطاء ظاهر شد از ایشان آنچه سبب خسران شد... مقصود آن که احبای الهی از تأخیر ما أرادوا من ربهم الکریم مکدر و محزون نباشند. چه که آن منبع کرم و مخزن جود و مبدأ فیوضات لانهایه و مصدر عنایات غیرمتناهیه لمیزل و لایزال معطی و باذل بوده و خواهد بود." (مائده آسمانی، ج 4، ص 89)

در بیان دیگر بر همین نکته تأکید دارند. می‌فرمایند، "اکثری از نفوس آنچه طلبیده‌اند به آن فائز شده‌اند مگر اموری که ضرر و قبح آن از نظر سائلین و طالبین مستور بوده. لذا اجابت نشده و عوض آن مقامات و مراتبی عنایت شده که اگر یکی از آن مشهود گردد، کلّ اهل عالم منصعق شوند." (اقتدارات، ص 51)

بنابراین، عدم اجابت نظر به حکمت‌هایی است که فقط خداوند بر آن واقف است و بندگان ناآگاه. لذا باید به حبل اصطبار متوسّل شد و به حضرتش امور را تفویض کرد تا هر نحو که مصلحت بداند عمل کند.

نهی از محزون کردن دیگران و امر به سرور کردن دیگران

حال که معلوم شد که جز در احزان وارده بر جمال قدم و مصائب وارده بر سایرین، نباید حزن را به خود راه داد، باید به این نکته نیز اشاره شود که نهایت درجه سعی را باید نمود که قلوب دیگران محزون نشود و مغموم نگردد. بلکه در هر آن باید در تسریر خاطر دیگران نیز کوشید. اگرچه این دنیا محلّ احزان است، اما می‌توان به نحوی سبب سرور خاطر دیگران شد.

حضرت عبدالبهاء به جناب میرزا آقای حکیم ساکن رشت می‌فرماید، "ای حکیم حلیم، بیماران را به روح و ریحان معالجه نما و تا توانی دل و جان شادمان کن. به سرور روحانی امراض و علل بی‌پایان را

تداوی ممکن. زیرا قلب چون فرح یابد تأثیر عظیمی در جسم و تن نماید و طیب به تفریح و تبشیر و تسریر روحانی علاج عظیم تواند." (پیام آسمانی، ج 1، ص 97)

در رساندن خبرها باید دقت کرد که خبر خوش را به دیگران رساند نه آن که در ابلاغ اخبار ناخوشایند تعجیل نمود. خبر ناخوشایند خودش را می‌رساند. حضرت عبداله‌اء می‌فرمایند، "همیشه خوش خبر باشید. اخبار خوش را همیشه زود منتشر نمایید و سبب سرور و انتباه قلوب گردید. اما اگر به جهت نفسی پیام و خبر بدی داشته باشید در ابلاغ و مذاکره عجله ننمایید و سبب حزن طرف مقابل نشوید. من وقتی خبر بدی را برای شخصی دارم صریحاً به او نمی‌گویم بلکه نوعی با او صحبت می‌کنم که چون آن خبر را می‌شنود صحبت من مایه تسلی او می‌گردد." (امر و خلق، ج 3، ص 137)

کسی که مایل باشد دل دیگران شاد باشد، بهترین انسان است. این بیان حضرت عبداله‌اء است که می‌فرمایند، "همیشه مایه سرور قلوب گردید. زیرا بهترین انسان کسی است که قلوب را به دست آرد و خاطری نیازارد و بدترین نفوس نفسی است که قلوب را مکدر نماید و سبب حزن مردمان شود. همیشه بکوشید که نفوس را مسرور نمایید و قلوب را شادمان کنید تا بتوانید سبب هدایت خلق گردید و اعلان کلمه الله و نشر نفعات نمایید." (امر و خلق، ج 3، ص 7-136)

حتی مطلبی را می‌توان به نحوی بیان کرد که سبب سرور خاطر مخاطب شود حتی اگر در گُنه آن خبر ناگواری باشد. بیانی منسوب به حضرت امام جعفر صادق است که فرمودند، "با مردم مهربانی کنی و با آنها پاکیزه سخن گویی و با روی شادان با آنان روبه رو شوی."

داستانی را نقل می‌کنند از هارون الرشید. می‌گویند شبی او در خواب دید که تمام دندان‌هایش ریخت. مُعبّری را، که تعبیر خواب می‌دانست، طلبید و از تعبیر خواب خود سؤال کرد. مُعبّر گفت: این خواب دلیل بر این است که همه خویشان و منسوبین خلیفه پیش از او خواهند مرد. هارون از این سخن او ناراحت شد و گفت: خاک به دهنتم. سپس دستور داد صد تازیانه به او بزنند. مُعبّر دیگری را طلبید و از تعبیر خواب خود پرسید. مُعبّر گفت: این خواب دلیل است که عمر خلیفه از همه خویشان و اقوام او درازتر خواهد بود. هارون الرشید خندید و گفت: هر دو تعبیر به یک معناست اما دومی ادب را رعایت نمود. سپس دستور داد تا هزار درهم به او پاداش دادند.

بالاترین لذت و مسرت

هیچ لذتی بالاتر از استماع کلام الهی نیست. انس و الفت گرفتن با آثار مبارک بسیار حائز اهمیت است. حضرت بهاءالله می‌فرماید، "إِنْسٌ دُونِي وَ أُنْسٌ بِرُوحِي." حضرت اعلی می‌فرماید: "الهی الهی استغفرک من کلّ لذّةٍ بغير حبّک و من کلّ سرورٍ بغير قریک و من کلّ راحةٍ بغير رضائک و من کلّ بقاءٍ بغير انسک." (منتخبات آیات، ص 155 / مضمون: ای خدای من، خدای من طلب بخشش می‌کنم از تو از برای هر لذتی غیر از محبت تو و از هر مسرتی غیر از قربیت تو و از هر آسایشی غیر از رضای تو و از هر بقایی غیر از انس تو.)

حضرت اعلی درباره کلام الهی می‌فرماید، "هیچ لذتی اعظم‌تر در امکان خلق نشده که کسی استماع نماید آیات آن را و بفهمد مراد آن را و لمّ و یمّ در حقّ کلمات آن نگوید و مقایسه با کلام غیر او نکند." (بیان فارسی، واحد 7، باب 11)

بنابراین، اوج لذت و مسرت آن است که روح ما، که در این عالم به درد غربت گرفتار است، به مطلوب خود دست یابد و با آثار الهی که از زادگاهش، از عوالم روحانی آمده، انس و الفت جوید و به مسرت حقیقی دست یابد.

احزان جمال قدم

جمال مبارک ناملازمات بسیاری را در طول زندگی خود از زمان اقبال به امر حضرت ربّ اعلی تا واپسین لحظات حیات عنصری متحمّل شدند. به مواردی از جمله هجرت به سلیمانیه، بی‌وفایی اهل بیان، خیانت یحیی ازل و سید محمد اصفهانی و امثال ذلک اشاره شده. لوح بهاء به تنهایی گویی کثرت و شدت احزان آن طلعت بی‌مثال الهی است. به چند نکته دیگر اشاره گذرایی می‌شود.

زمانی که حضرت بهاءالله برای اثبات حقانیت خود به جبل استدلال بر مبنای آیات و آثار گذشته متوسّل می‌شدند، آن را مایه حزن می‌دانستند. در لوحی می‌فرماید، "امر به مقامی منجر شده که با آن که ظهور آیات قدس ربّانی به مثابه غیث هاطل از سماء مشیت من غیر مکث و سکون نازل و من دونها آیات قدرتی و ظهورات الهیه که عالم را احاطه نموده به شأنی که ملل قبل مدعن و معترف شده‌اند، معذک باید به ادله استدلال نمایم و امری را که لازمال مقدّس از دلیل بوده به دلیل ثابت نمایم که لعل معدودی به سماء شهود صعود نمایند. ظلمی فوق این در عالم الهی نه که جمال قدم به دون خود استدلال بر حقیقت خود نمایند." (مائده آسمانی، ج 7، ص 12-13)

در لوح دیگر از قلم ابی نازل، "إِنَّ الْمَظْلُومَ لَا يُحِبُّ أَنْ يَسْتَدَلَّ فِي أَمْرِهِ بِمَا ظَهَرَ مِنْ غَيْرِهِ." (نبذة من تعاليم حضرت بهاء الله، ص 59)

در لوح دیگر از قلم مبارک نازل، "إِنَّ لِثَلَاثٍ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَسْتَدَلَّ لِإثبات امره بذكر دونه ولكن لما رأينا ضعف العباد و عجزهم ذكرنا ما نزل من قبل رحمة من عندنا عليهم." (مجموعه اشراقات، ص 96)

زمانی آنقدر از بی وفایی اهل بیان متأثر شده بودند که می فرمایند ای کاش متولد نشده بودم. عین بیان مبارک این است، "فَوَاللَّهِ يَا قَوْمِ إِنِّي لَأَكُونُ مَتَحِيرًا فِي أَمْرِي وَمَا وَرَدَ عَلَيَّ فَيَا لَيْتَ مَا وُلِدْتُ مِنْ أُمِّي وَإِن وُلِدْتُ مَا رُضِعْتُ وَمَا صِرْتُ كَبِيرًا وَلَكِنْ ظَهَرَ مَا ظَهَرَ وَنَزَلَتْ جَنُودُ الْوَحْيِ وَقَضِيَ الْأَمْرُ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ." (مائده آسمانی، ج 7، ص 82)

آنقدر این بی انصافی ایشان را آزار می داد که می فرمایند اگر کار دست خودم بود اصلاً به هیچ کلامی زبان باز نمی کردم. می فرمایند، "قسم به آفتاب فلک باقی که اگر امر به دست این عبد بود یک آیه مابین این قوم تلاوت نمی شد. چه که ناس بالمره از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده اند. ولكن الله قضی ما أراد و أمضى ما شاء. لا راد لمشيئته و لا مرد لقضائه وإنه بكلشيء حكيم." (همان)

بدین لحاظ ذکر می فرمایند که هر زمان سکوت اختیار می کردم روح القدس به سخن می آمد و روح الامین زبان باز می کرد: "فَوَاللَّهِ لَوْ كَانَ الْأَمْرُ بِيَدِي مَا أَظْهَرْتُ نَفْسِي أَبَدًا. اى صاحبان بغضا قسم به آفتاب فلک بقا که اگر امر به دست این عبد بود هرگز خود را معروف نمی نمودم. چه که اسم مذکورم ننگ دارند از ذکر این السن غیر طاهره کاذبه و در هر حین که ساکن شده و صمت اختیار نمودم روح القدس از یمن ناطق شده و روح الاعظم از قدام وجهم و روح الامین فوق راسم و روح البهآ در صدرم نداء فرموده و حال اگر به سمع لطیف استماع شود از جمیع اعضاء و احشاء و عروق و اظفار نداء الله را استماع نمائید حتی از شعراتم می شنوید بآنه لا إله إلا هو و إن هذا الجمال لبهائه لمن فى السموات والأرضين." (مائده آسمانی، ج 7، ص 57)

قدیسین چه کسانی هستند؟

در کلام آخر ببینیم در حالی که محاط به مشقات، فراقها، دردها، رنجها، گسستگی پیوندها، بی وفاییها، بی اعتنائیها، شکستهای مادی، ضررهای مالی، ملامتها هستیم، چه کنیم که باز هم دلی آکنده از مسرت داشته باشیم. فی الواقع از عهده انجام دادن هر کار مشکلی بر آمدن نزد خداوند

ارزش دارد. یک نفر از حضرت عبدالبهاء پرسید: نفوس مقدّسه، قدّیسین و مقربین چگونه به این مقام و رتبه دست یافتند؟

فرمودند: "آنها زمانی که مسرور بودن دشوار بود، مسرور بودند؛ موقعی که صبر و شکیبایی مشکل بود، بردباری و صبوری پیشه کردند. وقتی که میل داشتند ساکن و بی حرکت بمانند، حرکت کردند و پیش رفتند و زمانی که مشتاق صحبت کردن بودند، سکوت اختیار کردند و آن زمان که میل داشتند بد اخم و ناخوشایند باشند، دلپذیر و بشّاش بودند. فقط همین و بس. بسیار ساده است و همیشه چنین خواهد بود." (از دفتر یادداشت‌های جناب کورتیس کلسی)

مسک‌الختام این بحث لوح زیبایی است از حضرت بهاءالله که کمتر دیده شده است. در این لوح مبارک به تضادّ فوق‌اشارتی ملیح دارند که بس دلنشین است. طلعت ابهی می‌فرماید:

"... همه روح شوی و به اعلی مراتب معارج معنوی پرواز نمایی بی آن که قدم برداری و منتها مقامات عوالم معانی را سیر فرمایی بی آن که از محلّ ظاهر خود حرکت نمایی تا به وله الهی جذب روحانی را مشاهده کنی و جان در راه دوست بنهی و سر در بیابان عشق درباری. این است معنی طایر ساکن و ساکن طایر و جاری منجمد و منجمد جاری؛ و بعد، معلوم بوده که سالکان صحرای طلب و رجا و وصل و لقا را مراتب‌های بسیار است و مقامات بی‌شمار. بعضی بعد از مجاهدۀ نفسانی و تعب جسمانی از رتبهٔ اسفل لا به حدیقهٔ بلند الا مقرر یابند و از ظلّ نفی فرار نموده به محلّ وسیع اثبات مسکن گزینند و از مراتب فقر فنا به محافل غنای بقا ساکن شوند و این منتهی مراتب عالم سعی و اجتهاد است و بعضی دیگر خبری از لا نیافته از منتهی افق الا در گذرند و از شئون فنا رشی نچشیده از ملکوت بقا عروج نمایند و از صهبای قدّم مرزوق شوند و این فرقه را در طیّ مراتب سلوک و ارتقای مقامات وصول مثنی دیگر است و مقامی دیگر. و بعضی دیگر از ملکوت اسماء حرفی اخذ نکرده و از جبروت صفات که به ملک راجع است اطلاعی نیافته از غیب بقا طالع شوند و به غیب بقا راجع گردند. صد هزار بحر عظمت در قلب منیرشان موج و از لبهایشان اثر تشنگی ظاهر و هزار هزار انهار قدس در دلشان جاری، ولكن در ظاهر اثری مشهود نه. دفاتر حکمت بالغه ربّانی در الواح صدرشان مسطور، ولكن در عالم بروز حرفی مذکور نه. در مصر یقین ساکنند و در دیار تسلیم سلیب، مست جمالند و محو جمال ذوالجلال؛ دل به دل راز گویند و سینه به سینه نکته سریند. اسرار هویه از جبین قدسیشان ظاهر و انوار احدیه از وجه بدیعشان طالع. سر در قیص خفا برده‌اند و آستین بر دو جهان افشانده‌اند. این نفوس بی پر پرواز نمایند و بی رجل مثنی کنند و بی دست اخذ نمایند. به لغت عما سخن گویند و به فنون

غیب تکلم کنند. جمیع اهل ارض به حرفی از آن آگاه نیستند الا من شاء ربُّک و لکلِّ نصیبٌ فی الکتاب
و کُلُُّّ بما قَدَّرَ لَهُمْ لَفَاؤُونَ." (سفینه عرفان، دفتر هشتم، ص 17)